

دیدگاه‌های تربیتی ائمه اطهار (ع)

□ دکتر جعفری مظلومی

بخش اول

مباحثی که مطرح می‌نمائیم براساس روایاتیست که در کتاب «تربیت از دیدگاه معصومین علیهم السلام» گردآوری شده است. احادیث در این کتاب، همه تفسیر شده‌اند و موضوعات را احادیث اعلام کرده‌اند و موضوعات اعلام شده بنابر مناسبت دسته‌بندی شده‌اند و این دسته‌بندیها سرفصلها را معرفی کرده‌اند. و سرفصلها به تناسب یک منطق ابلاغی جای خود را گرفته‌اند و این کتاب بدینگونه فراهم آمده است. هرگز این ادعا نیست که اینها تمام مسائل اسلامی است اما لااقل چند نفر از افرادی که در تمام عمر خود در ارتباط با احادیث بوده‌اند حدیثهای مطروحه در این کتاب را مهمترین احادیث تربیتی شناخته‌اند، که یکی از آنها حجت الاسلام فلسفی است و من قوت انتخاب حدیث ایشان را قبول دارم، و احادیثی که به این شکل دسته‌بندی

شده‌اند تنها می‌توانند بما نوع نگاه مکتب را به عنوان نظری برمسائل تربیتی نشان دهد. و هرگز ادعای تربیت عملی از اینها نیست. ما به تربیت نظری و بینش تربیتی نیازمندیم، و ضروری هم می‌دانیم و معتقدیم که اگر کسی تنها از مقطع اجرا کار تربیتی را آغاز کند همیشه دو خطر او را تهدید می‌کند. یکی عدم درک او از آنچه انجام می‌دهد و دوم احتمال صوری بودن تربیت، و بی‌معنا شدن و بلکه مادی شدن تربیت.^۱ قصد این است که بینش مکتبی، مقدم بر اجرا باشد و اجرا نیز باید به تناسب آن بینش و با توجه به آن و با حضور بینش صورت گیرد. و هر زمان که این حضور از بین برود احتمال سقوط فرهنگی هست، از آنجائیکه در ادارات و دانشگاههای ما بینش کاملاً حاکم بر اجرا نیست. آدمها اداری و اجرایی و سیستمی

تربیت می‌شوند و بالنتیجه موضوع کارشان را نه در مکتبشان و نه در زندگی مقبولشان پیدا نمی‌کنند و ناچارند همیشه بگویند که چون فعل مامافی اسلام نیست و یا کار ما لااقل خوبست پس مقبول خدا نیز هست درحالیکه قبل از خوب بودن، باید مناسبت اسلامی آن امر را پیدا کنند و بعد خوب بودن را با حفظ آن مناسبت به تصدیق برسانند و سپس اجرا کنند. و در این کتاب، آن مناسبت‌ها مطرح می‌شوند مناسبتی که حکایت می‌کند از اینکه چرا دنیا آمده‌ایم؟ چرا از دنیا می‌رویم؟ و در این فاصله چه تکلیفی داریم؟ و چگونه باید تربیت شویم که موفقیت بیشتری در دستیابی به خواسته‌های مکتبی بدست آوریم. در فصل اول کتاب، کلیات تربیتی مطرح شده است و در آن مسائلی چون «هدفها»، مسایل نظری تربیت، که بعداً در این خصوص توضیحات تفصیلی ارائه خواهند شد

«هدفها» خطوطی هستند که از بینش مکتبی ما به سمت زندگی تکلیفی خط سیر پیدا می‌کنند و البته ما، بین «هدفها» و «غایت» فرق می‌گذاریم «هدفها» مجموعه نقاطی هستند که زندگی ما را در مسیر غایت معلوم می‌دارند پس هدف همیشه دنیائی است ولی جهت هدف آخرتی است.

یعنی پای فرد مکتبی در دنیا است اما چشم و نظر او بر آخرت است، و این چشم و نظری که به آخرت توجه دارد به پا فرمان می‌دهد که حرکت کند و راه برود و به امتحان دنیائی خود پردازد در این قسمت بحث به فطرت و نفس و معرفت آن و توضیح پیرامون عقل و وجدان و کار آنها خواهیم پرداخت.

در فصل دوم مسئله جسم و روح مطرح می‌گردد و اینکه با چه نقشی باید این دو همراه و هماهنگ شوند سپس از مایه‌های سلامت تن و روح سخن به میان می‌آوریم. این مایه‌ها گرچه فراهم می‌آیند ولی هنوز کار «تربیت» شروع نشده است.

در فصل سوم بحث تربیت آغاز می‌گردد و در باب تربیت کودک و امور مربوط به مناسب بار آوردن آن سخن می‌گوئیم و آنگاه در باب تربیت نوجوان و اوقات این دوره بحث می‌کنیم.

و وقتی که فرد بالغ شد او می‌تواند خود «ولی» خانواده‌ای باشد، و دیگر تربیت عملی بوسیله «ولی» او صورت نمی‌گیرد و خود باید متعهد تربیت خود باشد.

و سپس از مسئله ازدواج، انتخاب همسر، اداره خانواده، و مسئله مهم شغل و تلاش برای معاش و خوشبختی‌هایی که می‌تواند در یک زندگی خانوادگی وجود داشته باشد

گفتگومی شود.

فرد بالغ خود عهده‌دار تربیت خویشان می‌باشد و در این صورت بیش از هر چیز فضای مناسب تربیتی برای او مؤثر است بهمین لحاظ در فصل چهارم از زمینه‌سازهایی که برای روح تأمین آزادی و استقلال می‌کنند و سپس نظم را در درون آدمی میسر می‌دارند، سخن می‌گوئیم اما این آزادی و سلامت، اگر بخواهد به آفت مبتلا نشود باید ضمانت پیدا کند لذا راجع به تضمین‌کننده‌های سلامت روح و زندگی با معنا نیز، یادآوریهائی داریم.

وقتی که آدمی بالغ می‌گردد و آزادی و سلامت را کسب می‌نماید و این زمینه‌ها دارای ضمانت هم

*** فرد بالغ خود عهده‌دار تربیت خویشان می‌باشد و در این صورت بیش از هر چیز فضای مناسب تربیتی برای او مؤثر است.**

*** رعایت ادب نمودن در همین جزئیات مانند، نگاهها، و خوردن‌ها و نظائر آن و رعایت حقوق، و داشتن خلق مناسب در روابط، و شکر بر نعمتها، باعث تحول در نفس و قلب و مجموعیت زندگی می‌گردد.**

می‌گردد، که ضمانتها باعث ثبات و قوام آنها می‌گردد لازمست که مرحله بعد که مرحله تحول و کمال نفسانی است آغاز گردد لذا در انتهای این فصل از مهیا سازی تحول هم یاد می‌نمائیم.

در فصل پنجم آنچه که موجب سلامت و موجودیت انسان است و یا امریکه آفت برای این وجود انسانی می‌باشند و با روح انسان دشمنی می‌نمایند مورد بحث واقع می‌شود تا آدمی هم بتواند از چاههایی که بر سر راه او هستند خود را محفوظ بدارد و هم به نعمتهائی که به او می‌رسند توجه نماید و از آنها به خوبی استفاده نماید. و اینها همه برای تأمین تربیت است و نه متن تربیت.

در پایان این فصل از تربیت دیگران و حقی که انسان باید برخورد پذیرد سخن گفته‌ایم.

در ارتباط با دیگران، ما گاه آنها را تربیت می‌کنیم مانند فرزندی که تحت ولایت ما می‌باشد و گاه با دیگری رابطه مناسب اخلاقی برقرار می‌کنیم و یا دیگران را موعظه و ارشاد می‌کنیم که این اعمال به قصد ایجاد فضای تربیتی انجام می‌شود.

بنابر این تکیه اصلی تربیت را به صورت بهره‌گیری از «ولایت» در دوران قبل از بلوغ می‌بینیم و اما بعد از بلوغ «تربیت» را به شکل هدایتی ملاحظه می‌کنیم.

ولایت قبل از بلوغ متعلق به والدین و معلم و مربی است و ولایت بعد از بلوغ متعلق به خدا و رسول و امامان و علمای عامل است.

نوع تربیت قبل از بلوغ در حقیقت تادیب است و مساعد ساختن فرد برای زندگی کردن سالم می‌باشد.

اما نوع تربیت بعد از بلوغ برای ضمانت سلامت و قوت به منظور خیررسانی و تحوّل است.

در تربیت قبل از بلوغ ابتدا والدین تا حدود ۲/۳ مؤثرند و تدریجاً این نسبت کم می شود زیرا فرزند ابتدا به صورت فطری زندگی می کند و دلش صاف و باز است و وقتی که می بیند پدر و مادر مطابق معرفت فطری با او مواجهه دارند فرزند به سادگی آنها را قبول می کند و می پذیرد.

اما وقتی فرزند به مرحله بلوغ رسید دیگر اثری از عاملیت مستقیم اولیای تربیتی بر فرزند باقی نمی ماند و در همین لحظه است که او به تنهایی مسئولیت را باید خود بپذیرد. در دوره بعد از بلوغ تنها تذکارها و ارشادها و علم رساندن از برون به فرزند مؤثر است آنهم بشرط اینکه فرزند خود بطلبد و بپذیرد و از درون نیز هدایت الهی و بصیرتهای خدا داد و القانات در سمع و قلب به عنوان فیض از جانب حق و اهل حق و بهره های حاصل از دعاها و نتایج اعمال خیر می تواند فرزند را مؤید باشد.

اما نکته ای که نباید فراموش کرد اینست که فرزند در دیدگاه مکتب ما از ابتدای زندگی برای مسئولیت پذیری و خود مریدی و خود فرماندهی آماده می شود پس باید که از همان ابتدا خود را برای حرکت آماده نماید و مریبان خوب همیشه مددکار فرزند هستند تا او خود را بسازد. و هرگز اینگونه مریبان نمی خواهند که بجای دست او و مبادا که بجای چشم او و هرگز مباد که بجای قلب و عقل او بنشینند و بهمین لحاظ است که طرح تربیتی ما بدانگونه نیست که افراد را عادتاً — مصنوعی و اتیکتی بار آورد و ما این امر

را قبول هم نداریم مربی از اولین امکان معرفتی و از اولین توجهات غریزی فرزند استفاده می کند و برای تمام طرحهای تربیتی او نقشه مناسب می ریزد.

و حقیقت این است که نقش تربیتی برای هر فرزند عین نقشه تربیتی برای فرزند دیگر نیست در حالیکه مقاصد و انتظاراتمان در هر دوی آنها یکی می باشد ولی نوع اجرا و نوع روش و نوع هدفهای عملی با هم فرق می کنند.

گویا بدین سان که ابتدا از فرزند می پرسند که تو تا چه اندازه می فهمی و درک می کنی تا به فهم تو بیافزاییم؟ وای فرزند تو چه می خواهی که از خواست تو بتوانیم رضایت صالح وجود ترا تأمین کنیم؟

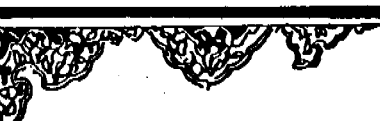
و با همین دو مایه حرکت تربیتی آغاز می شود.

و فرزند همیشه حس می کند که او خود دست دراز کرده و چیزی را خواسته است و سپاسگزاری می کند از اینکه چیزی را به او عنایت کرده اند و او همیشه احساس می کند که خود به راه افتاده است و خود جهت را انتخاب نموده است اما دیگران او را یاری نموده اند بنابر این شکرگزار اولیای خود خواهد بود و به همین اعتبار در معنی «ولایت»، دوستی و تعلق خاطر و رابطه باطنی و سپاسگزاری از انعام نیز هست در عین حال در معنی «ولایت» نیز همیشه هدایت و ارشاد و اشراف نظری بر بیتی افراد تحت ولایت، حضور دارد.

و اهمیت این ولایت در این است که در تربیت مکتبی، قبول ولایت در درخواست تولّی از جانب فرزند شروع می شود و والدین آنرا می پذیرند و تا این



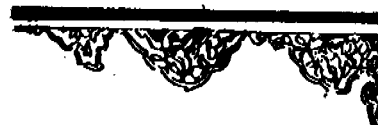
*** انسان بصیر از نظر ما کسی است که همیشه آخرت در جلو دید او حضور دارد و بر اساس آن بصیرت، وجدان و عقلش کار می کند و تعقلها در او صورت می گیرند و «بایدها» جای خودشان را پیدا می کنند و «شایسته ها» شکل مناسب خود را می یابند.**



آمادگی و قابلیت توان اخذ از فرزند سرزنند و اعلام نشود، دل والدین بر جانفشانی همت نمی کند پس بحث اساسی را باید ابتدا بر دو مسئله نهاد. یکی بر «فطرت» که مقدمه و زمینه ساز تربیت است و دوم بر «رغبت» که مقدمه حرکت و طلب از جانب فرزند است و آنگاه است که ما می توانیم طرح آزاد تربیت را در مکتب خودمان احساس کنیم و باید در این اندیشه باشیم که با حفظ این آزادی فرزند، چگونه توفیق در تربیت ممکن باشد و در همین مورد است که رغبتهای فرزند را عاملی اساسی می دانیم و ربط آنها را به «کرامت» و «شرف» مطرح می نماییم.



* اما وقتی فرزند به مرحله بلوغ رسید دیگر اثری از عاملیت مستقیم اولیای تربیتی بفرزند باقی نمی ماند و در همین لحظه است که او به تنهایی مسئولیت را باید خود بپذیرد. دور دور بعد از بلوغ تنها تذکارها و ارشادها و علم رساندن از برون به فرزند مؤثر است.



و به دنبال آن، نهایتاً به قواعد درست آزادی که منطبق «خودنضباطی در درون» اساس آنست خواهیم رسید.

اهمیت مقصد:

وقتی شما از یک فرد مکتبی سؤالی می کنید او باید مجموع مقصد را طرح کند و اگر مجموعه مقصد را هنگام پاسخگویی در نظر نگیرد نباید سبب به پاسخ او اطمینان داشت. مثلاً اگر شما از او بپرسید نان می خورید یا نه؟ او می گوید من مخلوق خدا هستم خداوند مرا آفریده است، و من مسافر هستم تکلیف و وظایفی برای حرکت بعهد من است

و در این مسیر، بدن هم همراه من است و یکی از اقتضاهای آن غذاست پس باید غذا بخورم تا بتوانم سفر کنم و در حرکت موفق بشوم.

خوب وقتی هم غذا را برای حرکت می خورد، به اندازه کافی می خورد و بر لذیذ بودن آن تکیه نمی کند می فهمد که علت خوردن غذا قوت یافتن برای سفر است و اکتساب موفقیت در عمل و بر این اساس غذا نه مقصد است و نه مقصود.

اما اگر بر غذا به خاطر غذا تکیه کردی این توجه نمودن به دنیا است.

با عنایت به این مطالب باید همیشه بینش ما در برخورد به امور قبلاً مطرح شود. و لذا ما حق نداریم در ارتباط با غذا خوردن نیز به مسئله بینش توجه ننمائیم. زیرا اگر بینش را بگیرند راهزن می تواند راه بزند و بگوید، مگر نباید غذا بخوری؟ پس بیشتر بخور.

و لذیذترها را بخور.

و ترا در همینجا سرگرم می کند. و یاحتی ممکن است بگوید غذا بخور و دعا هم بکن، اما در همین مورد هم اگر «بینش» حاکم نگردد دعا و غذا هم کاری نمی کند و انسانی با این تفصیل، سرگردانی بیش نیست.

پس اول باید مناسبت مقصود از زندگی را با هر جزء از زندگی پیدا کنیم

و بعد روی آن جزء زندگی تکیه کنیم.

و اگر لذت و غذا و نظایر آن با سفر مناسبت داشت مجاز می باشید. و بعد هم از این نفع باید به تناسب بینش مکتب بهره گیری شود. نه اینکه نفع چون منافی حکم مکتبی نبود بگوئیم پس جایز است،

خیر، باید با انجام تکالیف ما مناسبت داشته باشد و اگر مناسبت نیست، مفید و لذیذ هم نیست و لذتی را که قبلاً مناسبت آن معلوم نشده است حق ندارید بپذیرید.

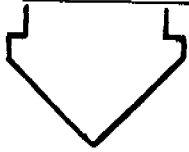
و وقتی که مناسبت آن معلوم گردید آن مناسبت قاعده و شرایط و حدود و اندازه می دهد. که این لذت قابل قبول است اما، کی؟ کجا؟ چگونه؟ و در چه شرایطی؟

و خلاصه آن مناسبت، همین لذت و نفع حلال را قاعده می دهد و اگر آنرا بدون قاعده و میزان عمل کنی، مواخذ می شوی.

افراد رند مناسبت ها و بینش ها را حذف می کنند و می گویند: چون همه فلان کار را انجام می دهند من هم انجام می دهم درحالی که اگر تمام عالم عملی را انجام دهند که برخلاف بینش ماست ما حق نداریم آن عمل را انجام دهیم زیرا در اینجا ماخذ ما مردم می شود در حالی که ماخذ باید خدا باشد ولذا حضرت علی (ع) می فرماید: «لا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلْبِهِ أَهْلِهِ» و خلاصه آنکه راه حق را باید با توجه به بینش پیمود هر چند که روندگان آن کم باشند نکته دومی که در مقدمه بحث باید عنوان نمائیم این است که انسان با «جزئیات» بزرگ می شود نه با «کلیات».

مثلاً اگر بگوئید «خوردن» مسئله ای نیست و یا «راه رفتن» مهم نیست این غلط است درحالی که در همین خوردن، تربیت است و در نگاه کردن و در همین رفتارها تربیت رخ می نماید.

رعایت ادب نمودن در همین جزئیات مانند، نگاهها، و خوردن ها



محترم، یعنی حضرت زهرا(س) گردید زهرائی که جز بهت برای عقل نمی تواند ایجاد کند.

لذا ما نوع نگاهمان یکسره از بینشمان ناشی می شود و بینش به معنی بصیرت است، وانسان بصیر از نظر ما کسی است که همیشه آخرت در جلو دید او حضور دارد و براساس آن بصیرت، وجدان و عقلش کار می کند و تعقلها در او صورت می گیرند و «بایدها» جای خودشان را پیدا می کنند و شایسته ها شکل مناسب خود را می یابند.

انسان بصیر کسی است که از

مظاهر آن رعایت حقوق، و داشتن لبق مناسب در روابط، و شکر نعمتها، باعث تحول در نفس و قلب مجموعیت زندگی می گردد.

برای ما اثرات غذاها بسیار است، تا آنجا که یک غذا می تواند دل را زنده کند و غذای دیگر دل را میراند و عقل را دگرگون سازد یا غذای دیگر به وجدان ما قدرت قوی اوری بدهد و یا یک نگاه می تواند ما را محکوم فساد، و نگاهی دیگر ما را حرکتی متعالی بخشد.

و خلاصه همین موارد جزئی، بنویترین عوامل تربیتی را در بردارند و لذا ما به همه اینها بعنوان یک واسطه که رابطه مربی را با درون فرزند برقرار می سازد نگاه می کنیم و مربی با استفاده از همین عوامل در درون فرزند تحول ایجاد می نماید.

ما حتی این مسائل را در ساخت سرشت و شخصیت مؤثر می دانیم.

مثلاً در امر تولد حضرت فاطمه (س) می بینیم که مدتها قبل از بسته شدن نطفه آن بانو خداوند سببی را از بهشت برای پیامبر و خدیجه می فرستد و پیامبر قبل از آن مدتی روزه گرفته بودند به طوری که بدن آن حضرت از آثار مادی دنیا که از طریق دنیا به کنش رسیده بود خالی شد.

و نیمی از آن سبب را پیامبر و نیمه دیگر را حضرت خدیجه تناول فرمودند که مقدمه پیدایش این فرزند

آخرت به «دنیا» نگاه می کند و دائم در آخرت است و از آنجا به دنیا و زندگی آن نگاه می کند و حالت قبول آخرتی را برای خود در نظر می گیرد و می گوید من در آخرت هستم باید چگونه متولد بشوم؟ و چگونه نوجوانی و جوانی را بگذرانم؟ و چگونه زندگی کنم؟ و برای این امر از آخرت خط می گیرد در حالی که فرد دنیائی، از دنیا به دنیا نگاه می کند.

در آن نوع تربیت که ما می دهیم آدم باخود به آسانی برمی آید و این نوع تربیت، به آسان برآمدن با خود کمک می کند.

رغبتهای انسان مکتبی آنطور است که او اول می گوید: من به خدا و علم او گواهی می دهم و چون خدا امری را می خواهد و دوست می دارد من نیز می خواهم و دوست می دارم. و آدم مکتبی حق ندارد بگوید که چون دلم می خواهد انجام می دهم.

پس هنگامیکه رغبتها را براساس بینش نظام دادیم عمده کار آنجا انجام می شود و لذا انسان مؤمن می گوید من راغبم و مسرور نسبت به آنچه خداوند و معصومین از آن مسرورند و یا محزونم از آنچه خانواده معصومین را محزن می سازد و بدین ترتیب، یکباره تمام وجود انسان ۱۸۰ درجه می چرخد.

وقتی چرخید و در آن جهت قرار گرفت و نظام رغبتها در او بوجود آمد به هر چه نگاه می کند تمام نگاهها براساس قاعده مبتنی است و او دیگر بدون حرص و بخل است و تجاوز نمی کند.

والا اگر بگوئیم این حرام است اینطور حرص نزن و بدین ترتیب برای یک امر چندین قاعده را مطرح کنیم

*** مربیان خوب همیشه مدد کار فرزند هستند تا او خود را بسازد. و هرگز اینگونه مربیان نمی خواهند که بجای دست او و مبادا که بجای چشم او و هرگز مباد که بجای قلب و عقل او بنشینند و بهمین لحاظ است که طرح تربیتی ما بدانگونه نیست که افراد را عادت می تصنعی و اتیکتی بار آورد.**

*** و حقیقت این است که نقشه تربیتی برای هر فرزند عین نقشه تربیتی برای فرزند دیگر نیست در حالیکه مقاصد و انتظاراتمان در هر دوی آنها یکی می باشد.**

نبوده او جزئی و کلی امور را بایک
 سمومیت قوی می رسیده گاهی کار از
 ان ما خارج است اما او در فرماندهی
 به بوده به مجموعه برنامه می رسیده
 بیطره داشته، سلطه داشته بر کار
 خودش، اینجا معصوم را با غیر معصوم
 میشود مقایسه کرد. جزء عصمت او
 این است. دقت او از عصمت اوست.
 ز نظم اوست و از انضباط اوست و
 نما خودتان سعی کنید. ما کسانی
 هستیم که در این لجن زارهایی که از
 بی نظمی و بی ترتیبی و نرسیدن و
 تأثیرات سوء استعمار و تربیتهای
 فرهنگی که استعمار داشته یک
 لجنزاری بوده که هر کسی توانسته تا
 یک حد خودش را از این لجنزار بیرون
 بیاورد. امام توانسته تمام قامت بیرون
 بیاد و خودش را تمیز تمیز کند. یکی
 تا کمرش هنوز در لجنزار است. شما
 که میخواهید مدینه فاضله درست کنید
 یعنی از بی نظمی، از برخورد غیر علمی
 با مسائل، از برخورد غیر عینی با مسائل،
 از برخورد غیر واقعی با مسائل، باید
 احتراز کنید تا بتوانید موفق باشید.
 بچه ها که با شما کار می کنند
 مسئله ای که مشکل است، کار برای
 اینها عار است و بیکاری زرنگی، مثلاً

یکی طرفها را بشوید و این یکی از زیر
 کار در برود فکر میکند زرنگی کرده و
 آنکسی که کار کرده می گویند این
 آدم بی دست و پایی است. این اشتباه
 است شما این تصور را در ذهن بچه ها
 بشکنید که، کار در رفتن را زرنگی
 بدانند. چیز قبیح را جمیل بدانند.
 زرنگی کرده یعنی جمیل است یعنی
 قشنگ است یعنی خوب است. زشت
 شده زیبا، کار کرده یعنی استقبال
 کرده ایشار کرده، تحمل کرده است.
 حالا بگویند اصلاً نمی فهمد هر چه
 گفتند ظرفها را بشوی رفت شست
 گفتند برو جارو کن رفت جارو کرد.
 فردا اگر بگویند بنشین پنبه دوزی اینها
 را بکن می کنند. خوب، شده بد،
 کار کشته شده و تشنه بار بیاورید بچه ها
 را که سبقت بگیرند برای کار کردن نه
 سبقت بگیرند برای فرار از کار وقتی
 میخواهند بیایند سر کلاس با مسابقه
 بیاند و وقتی میخواهند خارج شوند با
 آرامش خارج شوند شما می بینید
 مستحب است وقتی انسان می آید در
 مسجد پای راست را بگذارد و وقتی
 میخواهد بیرون برود پای چپش را. پای
 راست علامت آقا و آقا و آقا است یعنی با
 قوت و با نشاط بیاید، پای چپ علامت
 کراهت است یعنی با بی میلی از
 مسجد بیرون می روم و با رغبت می آیم
 به مسجد، کلاس هم همینطور است
 باید با شوق بیاید و بابی میلی برود
 بیرون نه با شوق بیرون برود یعنی هنوز
 اشتهای کلاس ماندن را داشته و
 کلاس تعطیل شود.
 «والسلام علیکم ورحمة الله و
 برکاته»

دیدگاههای تربیتی

ائمه اطهار (ع)

بخش اول

بقیه از صفحه ۱۵۳

تا فرد منضبط شود این امکان پذیر
 نیست. و حفظ این دستورات برای
 موارد و امور مختلف مشکل است.
 شما دستگاه خواست خویش را
 درست کنید آنوقت می بیند که بجای
 حفظ آنهمه دستور، قلب شما، این
 پایگاه مهم وجودی شما، به شما، از
 درون فرمان می دهد.
 طرح تربیت از بیرون
 برانسان، اگر مناسب باشد،
 برای کودکی خوبست چون فرد
 انسان را بر عمل قادر می سازد و تن
 انسان وقتی بالغ شد یکسره از نفس
 عاقل و منظم معتقد و مؤمن، فرمان
 صادر می کند و انسان در هر جا با
 عنایت به بینش، و مناسب همانجا،
 خود را نظام می دهد.
 و نفس که عدل شد، همه جا
 فرمانهایش عدل می شوند و اجراهایش
 نیز اجرای عدالت است، و کفایت
 که نفس، عارف و مؤمن و عالم باشد
 تا تمام فرمانها بطور مطلوب
 صادر گردند. و این ساده ترین راه برای
 تربیت است و لذا پیامبر (ص) درباره
 علی (ع) می فرماید: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ
 وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» یعنی علی (ع) عین
 حق و عدل است.
 و یا در جای دیگر می فرمایند
 «عَلِيٌّ صِرَاطٌ»؛ یعنی: علی راه است.